

کتاب بلژیک و بمب



لوک باربه، عضو حزب سبز اروپا

برگردان از انور میرستاری، عضو حزب سبز اروپا

بخش ۱۰ و ۱۱ (پایان)

به زبان دیگر، یک شرکت ایرانی که کسی اعتمادی به آن ندارد و غلط انداز است، می‌تواند یک دستگاه را که هیچگونه خطری ندارد از یک کشور و مقداری از وسایل جانبی آن را که می‌توانند تغییری در کارکرد دستگاه مزبور به وجود بیاورند، از کشور دیگری بخرد و سپس از ترکیب و تغییرات آن‌ها، به عنوان دستگاهی برای تهیه سلاح‌های هسته‌ای استفاده کند.

بخش ۱۰

درس‌هایی از پرونده «ا.پ.س.ی.»

• مسائل مربوط به مراقبت و نگهداری در بخش گسترش سلاح‌های هسته‌ای، تنها چیزهایی مانند راکتورهای هسته‌ای و سوخت‌های هسته‌ای نیستند که توسط مردم عادی شناخته شده‌اند. هر کس که بخواهد یک موشک بالستیکی مجهز به کلاهک هسته‌ای بسازد، باید از قطعات و فناوری بسیار زیادی برخوردار باشد. کشورهایی که می‌خواهند سلاح‌های هسته‌ای بسازند، آن‌ها را از طریق شرکت‌های تحت پوشش و حمایت شده که در بسیاری از کشورها پراکنده‌اند، تهیه می‌کنند. پاکستان چنین روندی را طی نمود، بالطبع ایران نیز همین کار را کرد. امروزه هر کسی می‌داند که ساخت یک راکتور هسته‌ای و یا کارخانه فرآوری در کشورهایی مانند ایران و کره شمالی غیر ممکن است. بنابراین باید گام به گام کار کرد. شرکت‌های خرده‌پا و متوسط در تیررس قرار دارند و قطعاً این کار شامل حال آن‌هایی که مانند «ا.پ.س.ی.» محصولات فناوری بالایی را پیشنهاد می‌کنند، هم می‌شود. علی‌رغم اینکه آمریکایی‌ها بارها به خوبی به ما هشدار دادند اما صادرات صورت گرفت. چرا ما به هشدارهای آمریکایی‌ها ترتیب اثری ندادیم؟

• شیوه واکنش سازمان امنیت ملی دور از انتظار بود. در حالی که قانون به صراحت آن اداره را برای مبارزه با گسترش سلاح‌های هسته‌ای

ای مامور کرده بود اما به آشکارا، کارش ناشیانه و غیر خرفه ای صاف و پوست کنده بود. آیا از سالها پیش، در به همین پاشنه می چرخد؟ اگر این چنین است، پس به احتمال قوی در کمال بی خبری ما، مواد مهم و حساسی به سوی ایران و پاکستان بارگیری شده است. آیا شرایط از آن تاریخ بعد بهتر شده است؟ با اطمینان خاطر پاسخ دادن به این پرسش ناممکن است. گرچه یک پرونده ای که اخیراً مورد تحقیق «کمیته ر» قرار گرفت، ما را به این درک وادار می دارد که کارها رو به بهبودی هستند. دوباره در این باره سخن خواهیم گفت.

• سازمان امنیت در باره چنین موضوع حساسی به وزیر خودش دروغ گفت. از آن بدتر اینکه این دروغ در پاسخ رسمی وزیر مسئول به نماینده مجلس هم آمده بود. مسلماً، می توان گفت که این امور موجب شد تا سر ارباب بزرگ سازمان امنیت به پایین بیافتد، اما چقدر دروغ های دیگر هستند که هنوز تشخیص داده نشده اند؟ این کارها سبب شد تا تیرگی و نا شفافی مقررات در داخل خود سازمان امنیت ریشه ای و پایه ای شود. آیا این ایراد برطرف شده است؟

• در باره گمرک چه باید گفت؟ یک هفته طول کشید تا آنها یک پیش نویس بخشنامه ای را به ناحیه ها تسلیم کنند، (بلژیک از سه ناحیه یا منطقه والون، فلامان و بروکسل تشکیل شده است. - مترجم) آنها فقط چند اداره گمرکی را از این امر آگاه ساختند و آن هم پس از دخالت آمریکائیان بود. «ا.پ.س.ی.» دستگاه های پرس خود را از طریق اداره ای صادر کرده بود که هرگز سابقه نداشت و این اداره حتی گمرک معروف «اینآتان» واقع در کمون «رارئن» در بخش آلمانی زبان والونی در استان لیژ - مترجم) را هم با خبر نکرد. گمرک ها فقط به بررسی مدارک بسنده کردند. خود کالا ها را کنترل نکردند. علاوه بر همه این ها، نوشتند که همه چیز با قوانین مطابقت می کند.

• آیا روابط بین ادارات مربوطه خوب است؟ بی گمان نه. و اما در باره ارتباطات بین سازمان امنیت، نواحی و گمرکات باید گفت که رابطه آن ها خیلی خوب نبود و به ویژه در باره گسترش هسته ای چندان چنگی به دل نمی زد.

• انتقاد منطقه فلامان چه بود؟ چگونه می توان در سیاست صادراتی شرکت های خودی، به بهترین شکل به آنها کمک کرد؟ فقط دورنمای اقتصادی برای گردانندگان این منطقه جالب توجه است. این هدف به خودی خود، عالی است. اما از گوشه دیگری هم باید به این رویکرد نگاه کرد: ما چگونه می توانیم از کار یک بنگاه تجاری

فلامان که آگاهانه یا ناآگاهانه آماده شرکت در مسابقه گسترش سلاح های هسته ای است، جلوگیری کنیم؟ مطالعه بخشهایی از گزارش های CANPAN به من فرصت داد تا بفهمم که نماینده منطقه فلامان، این موضوعات را از دیدی خیلی جدی نگاه می‌کرده است. تنها چیزی که به چشم او می‌آمد، تجارت بود. مقررات فدرال در باره منع گسترش هسته ای برای منطقه فلامان، اغلب یک سد بود. به طور مشروح به آن خواهیم پرداخت.

• سازمان امنیت تمام کارها را کرد تا از زیر کنترل «کمیته ر» در رود. خوشبختانه این کمیته خوب مقاومت کرد. بین این دو دستگاه اداری همیشه کشمکش بوده است. از سنا خواسته شد که بررسی برخوردهای گوناگون آن دو را با دقت تمام بر عهده بگیرد.

• اگر این مسأله به عنوان مسأله روز مطرح شد، ما آن را مدیون سه نفر هستیم. یک روزنامه نگار، یک نماینده مجلس که سئوال درستی را در پارلمان طرح کرد و «کمیته ر» که پرونده را در تمام گوشه و کنار کشور و همه سوراخ و سنبه ها، بررسی و زیر و رو کرد. «کمیته ر» با این کار، بار دیگر لزوم و به درد خوردن خود را نشان داد. این کمیته مانند «کمیته پلیس» وسیله مطمئنی است که به کمک آن مجلس می‌تواند، دولت را کنترل کند. باید از خود پرسید آیا برای ما بهتر نخواهد بود که در کنار «کمیته ر» و «کمیته پ»، کمیته های دیگری، مانند کمیته ای در باره صادرات هم باشند؟

• تمام این کارها در سطح بین‌المللی و در جایی که پرونده هسته ای ایران اغلب در رسانه‌ها مطرح بود، جریان داشت. در ماه مه ۲۰۰۵، در زمانی که رسانه‌های همگانی به پرونده «ا.پ.س.ی.» به طور گسترده می‌پرداختند، در نیویورک کنفرانس بررسی مقررات منع گسترش هسته ای دایر بود که در هر پنج سال برگزار می‌شود. و نیز در همان هنگام بود که مذاکرات طولانی بین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و کشورهای گوناگون از یک سوی و ایران از سوی دیگر، در باره احتمال غنی سازی اورانیوم در گرفت. در بلژیک هم، کانون گفتگوها در باره گسترش هسته ای شعله‌ور بود. در ۱۲ ژانویه ۲۰۰۵، «دیرک واندر مالن» از حزب سوسیالیست های فلامان، موریل جرکنس از حزب سبز اکولو و چند تن از همتا های آنان لایحه ای را در باره گسترش سلاح های هسته ای، تقدیم مجلس کردند. این متن چند ماه بعد به تصویب رسید. در ۱۷ مارس سال ۲۰۰۵، یک سمینار در باره گسترش سلاح های کشتار جمعی، در بروکسل برگزار شد. انگشت «کارل دو گوگت» از حزب لیبرال فلامان و وزیر امور خارجه بلژیک، بی هیچ ملاحظه ای و به صراحت، ایران را

نشانه گرفت: « ایران باید به خوبی درک کند که اگر دوباره غنی سازی اورانیوم را از سر گیرد، خود را در برابر خطر مراقبت های ویژه شورای امنیت سازمان ملل خواهد یافت».

چند ماه پیش از آن، علیرغم هشدارهای آمریکائیان و با وجود اینکه همه ادارات مربوطه کشور از پرونده آگاهی داشتند، یک شرکت کوچک بلژیکی مواد حساسی را به ایران صادر کرده بود. انگار که دو دنیا به موازات هم وجود داشتند. یکی دنیایی که آشکار و قابل دید است، جایی که هر چه در آن اعلام می شود، زیبا و بی سر و صدا و بی خر و پف و گزافه گویی است، دیگری دنیایی است که خود را در پشت این گفته ها پنهان می کند، جایی که تصمیمات واقعی گرفته می شوند. هیچ پرونده ای از این جهان دوم نمی تواند در جهان اول هویدا شود، مگر به مرحمت اینکه خبری در رسانه ها نشت کند. خوب، آیا همیشه این چنین است؟ آیا نباید از خود پرسید که احتمالاً باز هم پرونده های دیگری از این قماش وجود دارند؟

• یک بار دیگر در کشور ما یک افتضاح و آبرو ریزی برای رسیدن به پیشرفتهایی که از لحاظ سیاسی به پیش می بریم، رخ داد. فقط پس از کارهای «ا.پ.س.ی.» بود که سازمان امنیت ملی، این نوع پرونده ها را جدی تر گرفت و ارتباطات بین ادارات ذینفع را بهتر کرد.

• مانند پرونده آلستوم، این بار نیز آمریکائیان بودند که همه چیز را رو کردند. حتی این پرونده را عمیقاً پیگیری می کردند. آنان میدانستند که «ا.پ.س.ی.» کی وارد عملیات صادراتی خواهد شد. آنان چگونه عمل کردند؟ آمریکائیان در پرونده های صادرات کشورهای دیگر هم سنگ اندازی و کارشکنی می کنند. این افراد همه چیز را میدانند! آنان چگونه این کارها را می کنند؟ سازمان سیا در همه آنجا هایی که شامل برنامه هسته ای ایران می شوند، شنود گذاشته است، کاری که به او کمک می کند تا بفهمد به چه بنگاه های خارجی، تولیدات حساس و مهم سفارش داده شده است. آیا سیا بعضی از ادارات همگانی و دولتی و شرکت های مهم را در این بلژیک هم، شنود می کند؟ این پرسش نگران کننده و ترسناک است. سیا به غیر از این به چه چیزهای دیگری در کشور ما شنود می کند؟ به کارمندانی که پرونده هایی از این قبیل را مدیریت می کنند؟ شرکت هایی که در بخشهای دیگری فعالیت می کنند؟ پرسش های گوناگون و مهم دیگری که بلافاصله دولت و پارلمان به گرد آنها حلقه زده و توجه کردند.

از شهر «هال» در استان برابان فلامان نشین بلژیک تا ایران

چند سال پس از پرونده «ا.پ.س.ی.»، یک عمل دیگر صادراتی در زمینه گسترش هسته ای که شامل مواد با فناوری خیلی مهم بود و توسط شرکتی نه چندان بزرگ صورت گرفته بود، مقامات دولتی بلژیک را لرزاند. اما این بار، ادارات مربوطه کارهای خود را به درستی انجام داده بودند.

این مسأله از طریق مقاله‌ای در جراید افشا نشد، بلکه به وسیله یک پرسش خیلی عام در باره صادرات مواد هسته ای از طرف خانم «تین واندر اشتراتن» از حزب سبز بلژیک، بخش هلندی زبان (گرون) از وزیر آب و هو و انرژی، آقای پاول مانیت (از حزب سوسیالیست فرانسه زبان) صورت گرفت. پاسخ وی یک گزاره کوتاه و گنگ در باره بازنگری یک تصمیم گیری بود. خانم واندر اشتراتن با توجه به چیزهایی که بو برده بود، پرسش دوم خودش را بر مبنای این اطلاعات، مشخص تر کرد. بخش زیادی از حرفهای او را در اینجا می‌آورم: «در سال ۲۰۰۵، کمیسیون ناظر بر منع گسترش سلاح های هسته ای، در باره صادرات یک گرافیت قرص مانند به ایران نظریه ای منفی داد. در حالی که پیش از آن، بر مبنای اطلاعات تکمیلی، در همین باره نظر مثبت داده بود. چون در صادرات قرص گرافیت، تا آن جایی که من سراغ دارم، قانون و مقررات مربوط به انتقال مواد هسته ای رعایت نشده است و در کار قرص های هسته ای، امر خلافی روی داده است، پرسش های زیادی برای من مطرح میشود. علاوه بر آن، ممکن است که این دستگاه در فاصله زمانی دو نظر مثبت و منفی، صادر شده باشد یا که شرکت مزبور، در صورت ممنوعیت صادرات، تلاش کرده باشد کاری علیه دولت انجام دهد تا بتواند تقاضای ضرر و زیان بکند». خانم نماینده اطلاعات بیشتری را در باره این پرونده از وزیر خواست.

وزیر پاسخ مبسوطی داد: «همه مشکلات از آنجا ناشی میشود که سفارش اولیه تغییر داده شده است. مطابق محتویات مندرج در قرارداد اصلی بین صادر کننده و مشتری ایرانی وی، جای هیچگونه خطری برای استفاده هسته ای، ناشی از تحویل ماشینهای قرصی شکل گرافیت وجود ندارد. این دستگاههای قرصی گرافیت در سیاهه صادرات هسته ای نوشته نشده اند. کمیسیون ناظر بر منع گسترش سلاح های هسته ای نظرش را بر مبنای اطلاعات موجود در سفارش اولیه داده بود. کمیسیون مزبور به این نتیجه رسید که خطر گسترش هسته ای وجود ندارد. صادر کننده، یک

سال پس از آن، نامه‌ای را از مشتری ایرانی خود دریافت کرد که به دلیل تغییرات لازم و اجباری در تکنیک‌های ماشین، درخواست تصحیح و تغییر در سفارشنامه خود کرده بود. در چارچوب درخواست ترکیبی فوق‌العاده از سوی مشتری ایرانی، صادر کننده درخواست تازه را از نو در اختیار کمیسیون ناظر بر عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای گذاشت. استفاده از قرص گرافیت در گزارش نهایی آمده بود. با مبنا قرار دادن داده‌های تکمیلی و مشروحاتی که اعضای کمیسیون ناظر از سوی صادر کننده دریافت کردند، این افراد فکر کردند که واقعاً خطر استفاده هسته‌ای در سفارش تغییر یافته و ترکیبات الحاقی و اضافی موجود است. به دلیل تغییرات مصرانه در فنون و قطعات تکمیلی، دستگاه پرس دیگر نمی‌توانست گرافیت‌ها را پرس کند، بلکه به خوبی به درد اورانیوم می‌خورد. بنابر این با توجه به نظر منفی کمیسیون ناظر بر عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، صدور پروانه پذیرفته نشد. تجهیزات پایه‌ای تحویل داده شده بودند، اما بدون بقیه اجزا و ترکیبات تکمیل کننده، غیر قابل استفاده بودند. تغییری در ماشین داده نشد و هرگز ملحقات آن که در کارهای هسته‌ای کاربرد داشته باشند، صادر نشدند. هیچ‌خلافی صورت نگرفته بود. صادراتچی کاملاً در تحقیقات «کمیسیون» و در دادن اطلاعات به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همکاری کرده بود. از آن پس، دیگر جای سئوالی برای ارتکاب خلافی نسبت به پیمان‌های «اوراتم»، منع سلاح‌های هسته‌ای، آئین نامه‌های گروه تهیه‌کنندگان و فروشندگان هسته‌ای، قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل در باره ایران یا مقررات آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باقی نماند.

«تین واندر اشتراتن» دست به ابتکار تازه‌ای زد و با نوشتن نامه‌ای به «آرمان دو دوکر»، رئیس مجلس سنا و هم‌چنین به رئیس کمیسیون منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای که با «کمیته ر» در کنترل سرویس‌های اطلاعاتی و سازمان امنیت همکاری می‌کند، از آنان خواست تا این امور را از نزدیک بررسی کرده و با دقت بیشتری پیگیری کنند.

«آرمان دو دوکر» در پاسخ گفت که از دید او همه چیز به حالت عادی و معمولی خود به پیش رفته است، اما با این حال از «کمیته ر» خواسته بود تا در این باره بررسی کند. این کمیته گزارشی را در ۸ ژوئن ۲۰۱۰ ارائه داد. گزارش، پاسخ وزیر را تأیید کرد که می‌گفت، این بار سازمان امنیت، همانند سرویس اطلاعات نظامی و رکن ۲ ارتش، همگی کار خود را به درستی انجام داده‌اند. آن‌ها اطلاعات خواسته شده در باره پرونده را در اختیار اعضای CANPAN و وزیر دادگستری

گذاشته بودند. به نظر می‌رسد که سرویس‌های اطلاعاتی ما از امور «ا.پ.س.ی.» عبرت گرفته بودند. با این وجود، «کمیته ر» اشاره کرد که سرویس اطلاعات نظامی، کارکنان خیلی کمی برای پیگیری گسترش هسته ای دارد. بالاخره، «کمیته ر» خواهان نتیجه حاصل از همکاری‌های بین سرویس‌های اطلاعاتی، کمیسیون منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و مقامات منطقه ای شد. می‌بایست امیدوار می‌بود که این گزارش پیگیری پیوسته و همیشگی و حرفه‌ای سرویس‌های اطلاعاتی ما در زمینه گسترش هسته‌ای را روشن‌تر توضیح دهد. در شرایط ویژه‌ای، همه چیز آن‌طوری که باید، به پیش‌رفته بود. در ضمن، باید چندین درس جالب دیگری از آن گرفت.

شرکت سهامی عام «کورتوا» که دستگاه را به ایران صادر کرده بود و در شهر هال واقع است، به ابتکار و میل خود، «کمیته» CANPAN را از یک مورد که به زیانش بود، آگاه ساخت.

این شرکت می‌توانست به خوبی و خوشی ترکیبات تازه را، پنهانی به ایران بفرستد و آب هم از آب تکان نخورد و در آمد خوبی عایدش شود. اما این کار را نکرد. با علم به اینکه این قرارداد مورد قبول واقع نخواهد شد و سودی را در بر نخواهد داشت، ترجیح داد مقامات را مطلع کند. و این چیزی است که روی داد. این حالت نشان می‌دهد، گرچه تعداد زیادی از شرکت‌هایی که در این کتاب از آن‌ها نام برده شده است، رفتار خوشایندی ندارند و قابل انتقادند، مسلماً، آن‌هایی هم هستند که می‌خواهند با شناخت و آگاهانه، قانون را رعایت کنند. شاید این شیوه مقرون به صرفه باشد، زیرا وسیله‌ای برای شرکت کورتوا است تا اعتماد کارکنان دولتی را جلب کند و از آن برای صادرات‌های دیگر استفاده کند و خودش را خوش سابقه نشان دهد و وجهه‌اش را حفظ کند. هر چه که باشد، کلاهمان را به احترام کورتوا برمی‌داریم.

درس دوم: همان‌طوری که در بخش پاکستان دیدیم، بعضی کشورها از هیچ کاری کوتاهی نمی‌کنند و همه راه‌های فناوری و مهندسی را در همه جای دنیا می‌روند تا برای خودشان قطعه به قطعه و ذره به ذره، به اجزا و ترکیبات لازم برای آرزوهای یک برنامه هسته‌ای برسند. این پرونده کاملاً مثال خوبی است. شرکتی که به کورتوا سفارش ساخت دستگاه‌ها را داده بود، صنایع گرافیت خراسان واقع در شهر مشهد بود. اطلاعات خیلی ناچیزی در باره این شرکت می‌توان در اینترنت پیدا کرد. این شرکت ایرانی، یک ماشین قرصی شکل گرافیت سفارش داده بود، اما درواقع نیازی به این دستگاه پرس نداشت. هدف ایران پرس کردن

اورانیوم بود. این کار را می‌توان نوعی فریب کاری و خلاف کاری نامید. باید توجه داشت که کارشناسان CANPAN تأیید کرده بودند، قطعات یدکی که شرکت یاد شده لازم داشت، برای تبدیل دستگاه پرس گرافیت به دستگاه پرس اورانیوم بود که به آسانی می‌شد در بازارهای جهانی تهیه کرد. به زبان دیگر، یک شرکت ایرانی که کسی اعتمادی به آن ندارد و غلط انداز است، می‌تواند یک دستگاه را که هیچگونه خطری ندارد از یک کشور و مقداری از وسایل جانبی آن را که می‌توانند تغییری در کارکرد دستگاه مزبور به وجود بیاورند، از کشور دیگری بخرد و سپس از ترکیب و تغییرات آن‌ها، به عنوان دستگاهی برای تهیه سلاح‌های هسته‌ای استفاده کند. شبکه عبد القادر خان تجربه زیادی برای چنین بازی‌هایی داشت. او استاد این کار بود و این حالت خاص نشان می‌دهد که ایرانیان هم به نحو احسن به این مسأله احاطه کامل دارند. یک صورت جلسه CANPAN به آشکارا آن را بیان می‌کند: «هم چنین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی می‌داند که تجهیزات به گیرنده‌های قابل اعتمادی در ایران تحویل داده شده‌اند، اما بالاخره آن‌ها به بخشی از برنامه هسته‌ای ایران تبدیل شده‌اند».

زیرکونیوم و ایریدیوم (IRIDIUM & ZIRCONIUM):

در اکتبر ۲۰۱۰، پس از تعطیلات تابستانی پارلمان، بازگشایی آن به سختی پیش می‌رفت. گفتگوهای تشکیل دولت تازه، همچنان در جریان بود و تعداد زیادی از نمایندگان تازه برگزیده شده در ماه ژوئن، هنوز از خود می‌پرسیدند که دقیقاً احکامشان شامل چه چیزهایی خواهند بود. یکی از نخستین پرسش‌های پارلمانی «کریستف کالوو» نماینده حزب سبز، بخش هلندی زبان (گرون) در باره صادرات‌های هسته‌ای بود. جای تعجب نیست از خواندن پاسخی که «پاول مانیت»، وزیر آب و هوا و انرژی به او می‌دهد، بفهمیم به تازگی دو تخلف صورت گرفته است که هر دو آن‌ها در باره ایران بوده است. یکی از این خلاف‌ها شامل پودر «زیرکونیوم» و دیگری اورانیوم فقیر شده بود. «پاول مانیت»، وزیر مربوطه در باره این پرونده خیلی گنگ بود. در این دو مورد، چیزی که تکان دهنده بود، اینکه کمیسیون منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، CANPAN، به دادگستری شکایت کرد.

کالوو سؤال دیگری را مطرح کرد و تحقیقی را هم خودش شروع کرد. در اینجا خلاصه‌ای از این کار آورده می‌شود.

شرکت والونی «ام. د. اس. نوردیون» می‌خواست دستگاه‌های صنعتی «

گاما گرافی» و رادیو ایزوتوپ ها (ایریدیوم) را به قصد فعالیتهای اندازه‌گیری های صنعتی به ایران صادر کند. می بایست این فراورده ها در کانتینرهای ویژه نگهداری ترکیبات اورانیوم فقیر شده، انبار و سپس به کشور بلژیک برگردانده می شدند. این آخرین نکته، به خود مشکلی را ایجاد نمی کند. ایران مقادیر متنابعی از اورانیوم فقیر شده در اختیار دارد و از مقدار آن کاسته شده بود. مشکل این جا است که این دستگاه‌های صنعتی گاماگرافی (رادیوگرافی با اشعه گاما به جای اشعه ایکس - مترجم) و رادیو - ایزوتوپ ها می‌توانند برای کنترل موشک های بالیستیکی و هم چنین در تأسیسات غنی سازی هسته ای به کار روند. این چیزی است که دولت منطقه والون، کمیسیون منع گسترش سلاح های هسته ای (CANPAN) و سازمان امنیت نیز آن را تأیید می کنند. بعلاوه، کمیت مورد نظر بسیار عظیم بود. شرکت ایرانی خریدار، « پرتو نمای طلوع» نام داشت که در پایتخت کشور، تهران، واقع است و بنا به گفته ایالات متحده و وزیر دفاع ما، با صنعت هسته ای رابطه دارد.

آمریکائیان نظر منفی خود را به ما دادند. دو وزارتخانه دولتی و فدرال کشور، امور خارجه و دفاع هم نظرات منفی دادند. منطقه والون در زمان مذاکرات در باره این پرونده در کمیسیون منع گسترش سلاح های هسته ای، برای ادای توضیحات دقیق تر، حضور نداشت. در همین دوران، شرکت والونی، پشتیبانی نوشتاری نماینده منطقه فلامان را دریافت می کند. او با چنگ و دندان از این شرکت دفاع می‌کند و حتی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید کمیسیون منع گسترش سلاح های هسته ای صلاحیت آن را ندارد تا در این باره نظر بدهد. او موفق نمی‌شود، کسی برایش تره خرد نمی کند و به حرفش وقعی نمی‌گذارد و کمیسیون CANPAN نظر منفی خود را می دهد. اما نماینده منطقه فلامان قول می‌دهد که این چیزها به همین جا پایان نخواهند یافت و بی پاسخ نخواهند ماند.

«آقای س. با لحن تندی گفت که تسلیم نامه‌هایی به کمیسیون منع گسترش سلاح های هسته ای را به کارکنان اداره خود قدغن خواهد کرد». «ام. د. اس. نوردیون» توجهی به نظرات منفی نمی کند و انگار که چیزی اتفاق نیافتاده است، تولیدات به ایران صادر می شوند. این شرکت یک کاغذ با سرلوحه منطقه والونی و هشدار دهنده، با مضمون گواهی عدم بازرسی به محموله می چسباند. این یک مدرکی بود که نشان می‌داد کالاها بدون اجازه این منطقه فدرال می‌توانند صادر شوند. «ام. د. اس. نوردیون» به یک اجازه نامه فدرال هم نیاز داشت که

فاقد آن بود. بنابر این، شرکت یاد شده، قانون فدرال را شکسته بود، کاری که دلیل تهیه و تسلیم شکایتی به دادگاه از سوی دادستانی را توضیح می دهد. برای نخستین بار در کشور ما، با توجه به اهمیت این جرم مسلم، دادستانی تصمیم به پیگیری پرونده می گیرد. تا آن زمان هیچ شرکت بلژیکی به دلیل نقض قوانین در زمینه منع هسته ای، در دادگاه جنایی محاکمه نشده بود. نام شرکت دیگر به مردم گفته نشد. «دوتید، روزنامه هلندی زبان بلژیک» نوشته بود: «یک شرکت با اصلیت آفریقای جنوبی، از طریق بندر آنتورپن کالاهایی را به ایران فرستاده بود. این کار در باره صادرات «زیرکونیوم» بدون پروانه بود. «زیرکونیوم» فلزی است که مخصوصاً در آلیاژهای شامل قلع و برای قالبهای میله های سوخت موجود در تأسیسات هسته ای به کار میرود. اگر «زیرکونیوم» برای خیلی از مردم عادی نا آشنا است، اما توجه همه کسان مسئول کنترل صادرات حساس در زمینه گسترش هسته ای را فوری به خود جلب می کند. دانشگاه آزاد بروکسل (در اینجا آزاد به معنای آزادی عقیده و بیان و فلسفه است و نه دانشگاه های آزاد ایران که پولی هستند و خبری از آزادی در آنها نیست. مترجم)، پژوهشی را در باره این فلز در سال ۱۹۵۳ انجام داد و وزیر امور خارجه، آن را در سال ۱۹۵۹ از لحاظ گسترش هسته ای، در لیست موضوعات حساس و مورد توجه وارد کرد. به نظرم اصلاً قابل قبول نیست که شرکت نامبرده نمی دانست که خطر گسترش هسته ای وجود دارد. کمیسیون منع گسترش سلاح های هسته ای به طور مخفیانه تحقیقی در این باره کرد. در سال ۲۰۰۸، اداره امور مالی دولت فدرال، بر اساس یک برگه رسید به کمیسیون منع گسترش سلاح های هسته ای هشدار داد و بر طبق همان برگه، شکایتی به دادگاه جنایی برده شد. این حالت های استثنایی به ما نشان می دهند که حتی اگر برنامه هسته ای ایرانیان در همه رسانه ها مطرحند، هم چنان، بعضی شرکت ها از تجارت با ایران پرهیز نمی کنند. تعدادی از خط قرمز رد نمی شوند، اما تعداد دیگری به خوبی این کار را می کنند. بررسی پرونده های مربوط به این فصل به طور مسلم و به آشکارا، نبود یک هماهنگی در بین مقامات و ادارات گوناگون در کشور ما را نشان می دهد. امیدواریم که در سال ۲۰۱۲ با یک توافق همکاری جدی و محکم در بین ادارات و سازمان های مربوطه، به این مسائل پایان داده شود.

پس گفتار: (پیشینیان ما چه خوب گفته اند: مترجم و المامور و المعذور، گر چه گاهی با جملات آقای لوک باربه، نویسنده کتاب موافق نبودم، اما وجدان امانت داری حکم می کرد تا حرفهایش را بدون کوچکترین تغییر و سانسور، در اینجا بیاورم و قضاوت را به عهده

خوانندگان بگذارم. فقط باید بگویم که نویسنده ما نه ایران شناس
است و نه ایران را دیده و نه با ایرانیان زیادی در تماس است. –
(مترجم)

پایان

مجلس یادبود ژیل مهرجوئی

به یاد یک دوست



در غم فقدان ژیل مهرجوئی

هنرمند و طراح لباس

مجلس یادبود

یکشنبه پانزده دسامبر ۲۰۱۳

از ساعت سه تا پنج بعدازظهر

در محل انجمن اجتماعی-فرهنگی ایرانیان ، شهر کرِتِی - حومه پاریس

Rue Falkirk, ۹۴۰۰۰ Creteil , ۵۴

Métro: Ligne ۸,

Station: Creteil – Pointe du Lac

دوستان ژیل

نلسون ماندلا و زندانبانش گرگوری



به مناسبت درگذشت ماندلا

J.Riedel

ترجمه محمد ربوبی

سرانجام، روز آزادی « قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان » فرا می رسد. هنگامی که ماندلا از زندان خارج می شود، یاد داشتی به خط خودش به زندانبانش می دهد که در آن نوشته شده بود: « میستر گرگوری، دقایق بس مطبوع دو دهه ای که با هم به سر بردیم امروز به پایان می رسد. اما شما همواره در خاطره ام باقی خواهید ماند. »

جزیره ی Robben Island ، در جنوب دماغه ی کاپ، یکی از بد آب و هواترین مناطق جهان است. استعمارگران سفید پوست، پس از اشغال جنوب آفریقا و درهم شکستن مقاومت اهالی سیاهپوست بومی، این جزیره را زندان مخالفین رژیم، یاغیها، جنایتکاران و جزایمیها ساختند. ساختمانهای این جزیره را خود زندانیها از سنگهایی که استخراج کرده و تراشیدند ساختند. اگرچه فاصلهی این جزیره تا ساحل قاره ده کیلومتر بیشتر نیست، ولی حتی یک زندانی نتوانسته است فرار کند و جان سالم به ساحل رسد. اگر زندانی دور از چشم نگهبانها از دو ردیف سیمهای خاردار عبور میکرد و طعمهی سگهای شکاری که در گرداگرد این جزیره رها شده بودند نمی شد، از نهنگها و کوسه ماهیهایی که درامواج سهمناک برخورد دو اقیانوس هند و اتلانتیک در پی شکار طعمه اند جان سالم به در نمی برد.

جیمز گرگوری، این آدم تنومند کم حرف و معتقد به قضا و قدر که سالیانی ناخدای کشتی ماهیگیری بود و چندی پلیس راهنمایی شد، درس بیست و چهار سالگی برای نگهبانی به این جزیره اعزام گردید. او در خاطراتش می نویسد: « تقدیر چنین بود که من برای نگهبانی این جزیره متولد شدم. ».

موقعی که گریگوری وارد این جزیره شد، ایمان راسخ داشت که مسئولیت مرگ و زندگی سفید پوستان و مقدرات آنان در آفریقا برعهدهی او واگذار شده است. نخستین بار که فرمانده زندان گرگوری

را همراهی کرد به او گفت: «بیا باهم برویم و نشانت بدهم که ما این حیوانات وحشی را چگونه نگهداری میکنیم.» سپس به بلوکهای مختلف سرکشی کردند. و وقتی به بلوک B رسیدند فرمانده زندان گفت: «این جانوران وحشی گوشت سفید پوستان را دوست دارند. اگر مراقب آنها نباشی خواهی دید که چه بلایی بر سر تو و خانوادهات می آورند.»

در آن موقع، گرگوری حتی لحظه ای هم تردید نمیکرد که با این «تروریست های خطرناک» طور دیگری باید رفتار کرد.

وضعیتی که زندانیان به سر می بردند به نظرش عادلانه بود. رهبران جنبش آزادی بخش می بایست جسماً و روحاً درهم شکسته و نابود شوند. اینان در سلولهای انفرادی که بیش از چهار متر مربع گنجایش نداشتند زندانی شده بودند. روی تشکهایی که از پوشال انباشته بود میخوابیدند. به هر زندانی برای رفع حاجت یک سطل حلبی داده بودند که سر پوشش برای شست و شو بود. پوشاک آنها اونیفرمهای ژنده با شلواری کوتاه و کفشهای دمپایی بود که خودشان از لاستیک چرخهای فرسوده شدهی اتومبیلها ساخته بودند. خوراکشان آش ذرت فاسد شده بود. سایر زندانیان خوراک بهتری داشتند (نان و اندکی روغن نباتی). زندانیان از سحرگاه تا شامگاه، در گرمای طاقت فرسای تابستان و سرمای سوزان زمستان میبایست در معدن استخراج سنگ کار کنند. در طول کار حق سخن گفتن و آواز خواندن نداشتند و اگر سهمیهی تعیین شدهی کارشان را انجام نمیدادند همان مختصر جیرهی خوراکی روزانهشان قطع میشد. به منظور درهم شکستن روحیهی زندانیان، به بهانه های واهی تنبیه میشدند: زندانی را وادار میکردند گودالی حفر کند و وارد آن شود. سپس زندانبانها با قهقهه رویش میشاشیدند. تا آنجا که ممکن بود از تماس این مخالفین رژیم با دنیای خارج جلوگیری میشد. دریافت روزنامه و مجله و کتاب در ابتدا ممنوع بود. هر زندانی حق داشت هر شش ماه یک نامه دریافت کند و یا ارسال دارد. همسر و یا اعضای خانواده فقط سی دقیقه حق ملاقات داشتند.

گرگوری، چون به دو زبان اهالی بومی که بیش از سایر زبانها رایج بودند آشنایی داشت، به عنوان سانسورچی مکاتبات و گفت و گوهای زندانیها با خانوادهشان در ساعتهای ملاقات به کار گماشته میشد. او این دو زبان را در کودکی به هنگام بازی با سایر کودکان محله فرا گرفته بود. سپس، وقتی وارد دبستان شد، با تبلیغات نژاد پرستان سفید پوست آشنا شد. متون کتابهای درسی را فرا میگرفت و نژاد پرستی شد مانند اغلب سفیدپوستان. در این کتابهای درسی نوشته شده بود که

قرنها پیش، یکی از سرکردگان قبیله‌ی Zulu سرزمینهای خشک و بایر بخش جنوبی آفریقا را به اجداد پدری آنها هدیه کرده است تا آباد کنند. حال یاغیان وحشی سیاهپوست به کمک کمونیستها می‌خواهند تمامی آنچه را که ساخته و کشت و کار کرده اند تصرف کنند و سفید پوستان را به دریا بریزند. در همان موقع در قلب آفریقا جنگهای خونینی بین اهالی بومی (مائوئو) و ارتش استعماری بریتانیا در جریان بود. خبرنگاران - که وینتستون چرچیل هم یکی از آنها بود و به گفتهی خودش» از این راه نان خودش را در میآورد» - اخبار جعلی مشمئز کنندهای از وحشیگریهای سیاهپوستان گزارش میدادند که در روزنامه ها منتشر میشدند و آموزگاران با آب و تاب در کلاسهای درس به خوردن نوجوانان می دادند.

روزی از روزها، هنگام سرکشی از سلولها، سیاهپوستی نظر گرگوری را جلب می کند که: «بزرگتر و قوی تر از دیگران بود و هالهای از اعتماد به نفس و شهامت او را فرا گرفته بود. نام او نلسون ماندلا و زندانی شمار ۴۶۶-۶۴ در بلوک B بود.»

گرگوری که تصور میکرد با یک مشت آدم وحشی و جنایتکار سر و کار دارد، ناگهان با گروهی آدم مبارز سیاسی و کاملاً مصمم روبرو میشود. اینان، کار روزانهشان را سازمان داده بودند. هر کس کار خودش را می کرد و بهانههای به زندانبانها نمی داد. «زندانیان این بند بسیار مغرور بودند و به هیچ وجه مایل نبودند زندانبانها بر آنان تحکم کنند.»

برعکس، زندانیها با درخواستهای پی در پی زندانبانها را کلافه میکردند. مثلاً وقتی یک پتوی اضافی درخواست میکردند و یا میخواستند خودشان آش خودشان را بپزند و درخواست شان طبق معمول رد میشد آن قدر پی گیری میکردند تا ناگزیر پذیرفته میشد.

گریگوری مینویسد: «به گمانم ماندلا تصور میکرد که سرانجام در زندان خواهد مرد، ولی او اعتقاد راسخ داشت که اقامت او در این زندان بی حاصل نخواهد بود. او خودش را فدای آزادی میکرد و یقین داشت که پس از مرگش نسل جوان برای به دست آوردن آزادی به مبارزه ادامه خواهد داد.»

این اعتماد به نفس و ایمان راسخ، سبب میشد دیوار بین زندانبان و زندانی به تدریج فرو ریزد. در واقع زندانبانها احساس میکردند خودشان نیز در این جزیره زندانی شده اند. آنها اوقات فراغت را در

میکده به می-گساری وعربدهکشی میگذرانند. ولی گریگوری بر خلاف آنان به فکر فرومیرفت. او از ماندلا که از همان ابتدای ورودش به جزیره و دیدارش با او تحت تاثیرش قرار گرفته بود، پرسشهایی در مورد جنبش سیاه-پوستان میکند و پاسخهای واضحی میشنود که با تبلیغات رژیم آپارتاید اختلاف فاحشی داشتند. زندانیان کنجکاو به این فکر میافتد که به اسناد و مدارک مراجعه کند. او کتابهایی را که در اوج سلطهی رژیم آپارتاید ممنوع بودند و به ندرت یافت میشدند، به عنوان دانشجویی که در رشتهی تاریخ تحصیل میکند به هنگام مرخصی از کتابخانهی دانشگاه به عاریت میگیرد و میخواند. در آن موقع، اوج اقتدار رژیم آپارتاید بود و نام بردن از «کنگرهی ملی آفریقا ANC» و دیگر سازمانها و جنبشهای ضد رژیم اکیدا ممنوع شده بود.

گرگوری در خاطراتش مینویسد: «من به کشف نکات شگرفی نایل شدم. با خواندن این کتابهای تاریخی دریافتم تمام آن چه را که ماندلا گفته درست و مطابق با واقعیت است». به تدریج گفت و شنود بین گریگوری و ماندلا بیشتر و در نتیجه اعتماد و علاقه اش به «این آدم انقلابی ولی متین» افزونتر می شود. سرانجام روزی از روزها خود را نسبت به ماندلا نزدیک تر از همکارانش می یابد.

گرگوری به هنگام کنترل گفت و شنوهای زندانیان با اعضای خانواده هایشان و نیز در حین سانسور نامه-های آنان چیزها می شنود و میخواند: وضعیت نابسامان وازهم پاشیدگی خانوادههای زندانیان او را سخت تحت تاثیر قرار میدهد .

طولی نمیکشد که زندانبانان به تغییر روحیهی گرگوری پی میبرند و او را Koffer boutie می نامند: اصطلاحی که بین سفید پوستان زننده و رکیک تلقی میشد. البته سازمان اطلاعات و امنیت رژیم نیز از این رابطهی شگرف بین گرگوری و ماندلا مطلع شده بود .

تحت تاثیر تشدید مبارزات «کنگرهی ملی آفریقا» و با یکوت عمومی رژیم آپارتاید، بین سران رژیم این نظریه تقویت میشود که دیر یا زود بایستی با رهبری این جنبش کنار آمد تا از یک جنگ تمام عیار خونین داخلی جلوگیری کرد. گرگوری واسطهی مناسبی بود. از این پس، مذاکرات رژیم با جنبش به وسیلهی گرگوری و ماندلا و از طریق ماندلا با رهبری جنبش آغاز میشود. وضعیت زندانیان به تدریج مناسب تر و مذاکرات بیشتر میشود . گرگوری در مییابد که «او ضاع دگرگون شده است» .

رژیم آپارتاید، بنا بر برنامه‌های که در پیش گرفته بود می‌بایست با ماندلا از نزدیک و بیشتر رابطه برقرار کند. ازاینرو، پس از هجده سال، در ژانویه ۱۹۸۲ او را از این جزیره دورافتاده به زندان مرکزی در قاره منتقل کردند. ماندلا در جنبش و در کنگره ملی آفریقا از اتوریتهی منحصر به فردی برخوردار بود و می‌توانست آفریقای جنوبی را از جنگِ خونین داخلی نجات دهد.

از این پس، گرگوری زیر فرمان مستقیم وزارت دادگستری قرار می‌گیرد و رئیس نگهبانان ماندلا می‌شود. او شخصا نگهبانانی انتخاب می‌کند که می‌بایست مدام مراقبِ ماندلا شوند. در این زندان تعداد زیادی جنایتکار حرفه‌ای سفید و سیاه پوست زندانی شده بودند که از رفتار محترمانه‌ی نگهبانان با ماندلا خشمگین می‌شدند. هنگامی که ماندلا به تنهایی در محوطه‌ی زندان گردش می‌کرد، آنان با پرتاب کثافت به سوی او خشم و نفرتشان را نسبت به رهبر شصت و پنج ساله‌ی کنگره ملی ابراز می‌کردند. گرگوری پیوسته نگران بود که ممکن است سفید پوستان یا سیاه پوستان افراطی به او آسیب رسانند.

چهار سال بعد، ماندلا به زندان دیگری منتقل شد. در این زندان، ویلای رئیس زندان در اختیار او و گرگوری قرار گرفت. گرگوری برای محافظتِ جان زندانیاش دستور می‌دهد اطراف ویلا سیم‌های خاردار بکشند و برج‌های نگهبانی تعبیه کنند تا زندانیاش از گزند محفوظ بماند.

این منطقه، محل سکونت اعضای نژادپرستِ سفید پوستان بود که در «جنبش مقاومت آفریقا» متشکل شده بودند و هر روز پیامها و نامه‌های تهدید به مرگ می‌فرستادند. گرگوری در این ویلا دفترش را تاسیس می‌کند. او می‌نویسد: «حال، من بیشتر منشی و خدمتکار ماندلا شده بودم تا نگهبان و زندانبان او».

گرگوری در این ویلا، مثل یک منشی، نامه‌ها و پیامها و تلفنهایی را که از سراسر جهان برای ماندلا ارسال میشد تنظیم می‌کند. ماندلا در ساعات فراغت در باغچه‌ی ویلا، به گلکاری و کشت سبزیجات مشغول می‌شود و با گرگوری که در این سالیان بین آنها رابطهی دوستی شگرفی برقرار شده بود، زیر درختی نشسته و از هر دری سخن می‌گویند. هر دو پسرشان را در تصادف اتومبیل از دست داده بودند و.....

اما در خارج زندان وضع به گونه‌ی دیگری بود. اعتصابات و اعتراضات و آکسیونهای خشونت آمیز شدت می‌گرفتند و از دربِ جنبی ویلا، گروه‌های مختلف برای مذاکرات رفت و آمد می‌کردند. اطراف ویلا و

خیابان های منتهی به آن، پُر از پلیس مخفی بود. ملاکین سفید پوست مجاور ویلا، که با نفرت ناظر این رفت و آمد ها بودند، با فریادهای کمونیستهای کثیف و سیاهان آدمخوار... خشم و نفرت خود را ابراز میکردند.

گرگوری می نویسد: « به گمانم ماندلا خودش زمان آزاد شدن از زندان را به تاخیر می انداخت . شاید به خاطر این بود که تصور میکرد کنگر [ملی آفریقا هنوز آمادگی لازم را ندارد و یا این که هنوز رژیم آپارتاید مایل به مذاکرات جدی با رهبران کنگرهی ملی آفریقا نیست]. در حال شایعهی آزاد شدن ماندلا هر روز قوت بیشتری میگرفت.

روز یکشنبه، یازدهم فوریه ۱۹۹۰، تعداد زیادی از سران « جنبش برای حقوق شهروندی» در اقامتگاه [ماندلا گِردهم میآیند. همسر ماندلا، وینی ماندلا، نیز با جت نیروی هوایی آفریقای جنوبی وارد میشود. رئیس ادارهی اطلاعات و امنیت آفریقای جنوبی با تلفن به گرگوری اطلاع میدهد که مامورین مخفی بریتانیا خبر داده اند توطئهای علیه [جان ماندلا در کار است و او به تنهایی مسئول عواقب آن خواهد بود. گرگوری فوراً دستور می دهد تمام نگهبانهای که محافظ ماندلا بودند خلع سلاح شوند .

سرانجام، روز آزادی « قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان » فرا میرسد. هنگامی که ماندلا از زندان خارج میشود، یاد داشتی به خط خودش به زندانبانش میدهد که در آن نوشته شده بود: « میستر گرگوری، دقایق بس مطبوع دو دههای که با هم به سر بردیم امروز به پایان میرسد. اما شما همواره در خاطره ام باقی خواهید ماند. »

تا آن موقع، گرگوری زندانبانش را نلسون و زندانی زندانبانش را میستر گرگوری خطاب میکردند. پس از دریافت این یادداشت، زندانبان زندانی اش را Sir Mandela خطاب میکند و مشت بستی دست چپش را بلند میکند که سمبل پیروزی کنگرهی ملی آفریقا و مورد نفرت سفید پوستان رژیم آپارتاید بود.

ماندلا در کتاب خاطراتش می نویسد: « انسان هایی چون گرگوری اعتماد مرا به انسان و انسانیت – حتی به آنهایی که مرا سالها در زندان نکه داشتند – تقویت کردند. »

و ماندلا زندانبانش را از یاد نبرد. چهار سال بعد، گرگوری به دعوت رئیس جمهور آفریقای جنوبی، در تریبون افتخاری پارلمان، کنار

شخصیتهای مهم که از سراسر جهان برای شرکت در مراسم ادای سوگند نخستین رئیس جمهور آفریقای جنوبی نوین گرد آمده بودند، نشسته بود. چهره‌های اغلب وزرای کابینه، استانداران و نمایندگان پارلمان که سالها در بلوگ B بسر برده بودند برایش آشنا بودند.

نخستین سخنران گشایش پارلمان، همان زندانی شماره ۶۴-۴۶۶ در بلوک B بود: نلسون ماندلا، رئیس جمهور آفریقای جنوبی نوین.

SD Magazin, Nr. ۴۶. ۱۹۹۶

به تو رشگ می برم آفریقای جنوبی!

✖ مجید نفیسی

به تو رشگ می برم
ای آفریقای جنوبی!
فرزند تو پدری شد
دلیر و خردمند و مهربان
که چون از پشت میله های زندان
به میان مردم آمد
نخستین پیامش این بود
که "من پیامبر نیستم
و هر کس
خدای سرنوشت خویش است."

افسوس
دستاربندی ناخدای من شد
که خود را جانشین خدا می خواند
و هزاران فرزند ایران را
به جوخه های تیرباران سپرد.

امروز "مَدِیبا" را
در زادگاهش به خاک می سپاری
و من در تبعیدگاهم
با او بدرود می گویم.

۵ دسامبر ۲۰۱۳

دانشگاه غیر مستقل دانشگاه نیست

به مناسبت شصتمین سالگرد حادثه ی ۱۶ آذر (روز دانشجو)

محمد ملکی

باید بار دیگر دانشگاهها پیشگام تحولات اجتماعی گردند. باید دانشجویان سازمانهای صنفی خود را دور از دخالت حاکمان تشکیل دهند و شصتمین سالگرد ۱۶ آذر هرچه با شکوه تر برگزار شود. باید خواستهای دانشجویان و دیگر اقشاری که در انتخابات اخیر فریاد استقلال دانشگاهها و آزادی زندانیان سیاسی سر دادند تحقق یابد.

جوانی ۲۰ ساله بودم که کشتار سه دانشجوی اهورایی دانشکده فنی دانشگاه تهران اتفاق افتاد و کف و دیوار دانشکده با خون پاک این عزیزان رنگین شد. چند سال پیش از این حادثه عده ای از جوانهای وطن دوست و ملی گرای شمیران "سازمان جوانان ملی شمیران" را تشکیل داده بودند و به فعالیت های آزادی خواهانه و ضد استبدادی خود در منطقه ادامه می دادند. بهتر است در این مورد به تاریخ مبارزات ملت ایران نظری بیافکنیم تا به نقش جوانان در آن زمان پی ببریم:

"محلّی که ما زندگی می کردیم در منطقه ی مرکزی شمیران (تجریش) جنوب بازار تجریش و امامزاده صالح قرار داشت و به همین دلیل در ارتباط نزدیک و دائمی با اعضاء تشکیلاتی سازمان شمیران بودیم، اعضاء کمیته ی اصلی شمیران عبارت بودند از عباس عابدی، عباس زمانی، حسن زمانی، مجتبی موسوی، رضا مرشدی، محمد ملکی، محسن افضلی، عظیم

بیابانی و جلال شمیرانی. اینان همگی شمیرانی الاصل هستند و در ارتباط منظم با اصناف تجریش و بازاریان و سایر قشرهای آن منطقه قرارداداشتند و حوزه های متعددی را اداره می کردند. اعضای کمیته ی شمیران از قدیمی ترین و بهترین و صمیمی ترین افراد حزب محسوب می شدند و از اوایل سال ۱۳۲۹ و قبل از برقراری ارتباط با حزب زحمتکشان تحت عنوان "سازمان جوانان ملی شمیران" فعالیت می کردند. محل تشکیلات آنها در اواسط بازار تجریش در طبقه ی بالای پاساژ سامعی قرار داشت و با هیچیک از سازمانهای مربوط به جبهه ملی ارتباط نداشتند. در اواسط سال ۱۳۳۰ تصمیم گرفتند با حزب زحمتکشان ملت ایران ارتباط تشکیلاتی برقرار نمایند" (۱).

من پس از انشعاب از سوی چپ های حزب، از جمله خلیل ملکی و دکتر خنجی و تشکیل نیروی سوم به آن تشکیلات پیوستم و تا کودتای ۲۸ مرداد در جریان ملی شدن نفت و حکومت دکتر مصدق از تلاش در راه آزادی و برابری دریغ نکردیم.

در این دوران ما که همگی دانش آموز بودیم ارتباط تنگاتنگ با دانشگاه تهران و در پشتیبانی از دکتر مصدق و جبهه ملی داشتیم. پس از کودتا در حالیکه جمع کثیری از مبارزین به زندانهای مختلف از جمله فلک الافلاک و خارک و دیگر زندانها افتادند و بلافاصله به رهبری جمعی از مردان و زنان آزاده "نهضت مقاومت ملی" بصورت زیر زمینی تشکیل شد، کمیته شهرستان شمیران نهضت مقاومت را تشکیل دادیم که همسو با کمیته دانشگاه تهران و کمیته بازار از فعال ترین کمیته های نهضت بود.

بخوانیم نظر یکی از محققین تاریخ ایران را در مورد عملکرد دانشگاهیان در تلاش بخاطر آزادی و برابری:

"کمیته های دانشگاه تهران و بازار مرکز ثقل نیروی مقاومت در برابر رژیم کودتا بود و فعالترین نهاد سیاسی نهضت مقاومت بشمار می رفت. دانشگاه پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷ همواره پیشقراول مبارزات ملی باقی ماند و در سخت ترین دوران اختناق و سرکوب به پیکار علیه رژیم دیکتاتوری شاه ادامه داد." (۲)

پس از تظاهرات ۱۶ مهر ۱۳۳۲ و ۲۱ آبان در تهران که گردانندگی آنها در دست دانشجویان بود، در روز ۱۴ آذر ۳۲ تظاهرات دانشجویان در اعتراض به وجود دنیس رایت بعنوان کاردار جدید سفارت انگلیس در ایران (رابطه ی ایران و انگلیس زمان دکتر مصدق قطع شده بود) ضمن

اعتراض به محاکمه ی مصدق و زمزمه ی تشکیل کنسرسیوم نفت در دانشگاه تهران آغاز شد. روز ۱۶ آذر دانشجویان تظاهراتی نداشتند ولی سربازان گارد شاهنشاهی به دانشگاه ریختند و فاجعه ی دانشکده فنی پیش آمد و خون دانشجویان صحن دانشکده فنی را گلگون کرد. اما نقش رئیس انتخابی دانشگاه در شرایطی که دانشگاه تا حد زیادی مستقل بود قابل توجه است.

بخوانیم موضع گیری رئیس دانشگاه را در برابر نظام شاهنشاهی و در آن شرایط اختناق سیاه بعد از کودتا:

“روز ۱۶ آذر هنگامی که آنها (نظامیان) از جلوی دانشکده ی فنی می گذشتند چند دانشجو آنها را مسخره می کنند و گویا کلمات زننده ای بر زبان می رانند و به سرعت وارد دانشکده فنی می شوند، سربازان آنها را دنبال می کنند و در این هنگام زنگ دانشکده به صدا در می آید و دانشجویان از کلاسها بیرون ریخته و در سرسرای دانشکده با سربازان رو به رو و با آنها گلاویز می شوند. تیر اندازی مفصلی صورت می گیرد و به سه دانشجو اصابت می کند و آنها را از پای در می آورد. گزارش که به من رسید بی درنگ با سپهد زاهدی تلفنی تماس گرفتم و شدیداً اعتراض کردم و گفتم “با این حرکات وحشیانه ی مامورین انتظامی شما، من دیگر نمی توانم اداره ی امور دانشگاه را عهده دار باشم. گفت: متاسف خواهم بود، دولت راساً از اداره ی امور آنجا عاجز نخواهد ماند” [.....] [فردای آن روز در جلسه ی روسای دانشکده ها دو ساعت در باره ی این جریان و خط مشی خود بحث کردیم، نخستین فکر این بود که جمعاً استعفا دهیم. بعد دیدیم که این کناره گیری نتیجه ی قطعی اش این خواهد شد که آرزوی همیشگی دولت ها بر آورده خواهد شد و استقلال دانشگاه را که قریب دوازده سال در استقرار و استحکامش زحمت کشیده بودیم از بین خواهد برد و یک نظامی یا یک غیرنظامی قلدر را به ریاست دانشگاه خواهند گماشت] [.....] [در نتیجه ی این مذاکرات و ملاحظات تصمیم گرفته شد سنگر را خالی نکنیم و به مقاومت پردازیم. از شاه وقت خواستم و در نظر داشتم نسبت به عمل جنایتکارانه ی قوای انتظامی اعتراض کنم، شاه مجال نداد و به محض رسیدن من دست پیش گرفت و گفت: این چه دسته گلی است که همکاران دانشکده ی فنی شما به آب داده اند چند صد دانشجو را به جان سه و چهار نظامی انداخته اید که این نتیجه ی نامطلوب را به بار آورد؟ گفتم: معلوم می شود جریان را آن طور که خواسته اند ساخته و پرداخته به عرض رسانده اند. شاه گفت: نه دروغ نگفته اند عقل هم حکم می کند که جریان همین بوده است] [.....] [گفتم:

هر چه بوده نتیجه اش این است که سه خانواده عزادار شده اند و دانشگاهیان ناراحت و سوگوارند...." (۳)

رئیس دانشگاه (دکتر علی اکبر سیاسی) که رئیس منتخب استادان است در پیگیری اعتراضات خود به جلسه هیات دولت می رود و شرح واقعه را چنین بیان میکند:

"... وزرا گوش تا گوش، دور میزی دراز، نشسته بودند. نخست وزیر (فضل اله زاهدی) به احترام من از جای برخاست، وزیران به او تاسی کردند]....[معلوم شد گفتگو در مورد دانشگاه است. نوبت به وزیر جنگ، سپهبد (عبداله) هدایت رسید او با حدت و شدتی بیشتر به دانشگاه حمله کرد و در پایان سخنانش چنین نتیجه گرفت: اگر عضوی از اعضاء بدن فاسد شود آن را قطع می کنند تا بدن سالم بماند. دانشگاه را هم در صورت لزوم برای حفظ مملکت باید از بین برد و منحل کرد. به آرامی گفتم: نظر تیمسار وزیر جنگ قابل تامل است، اولاً تشبیه دانشگاه به یک عضو بدن و امکان قطع احتمالی آن مانند قطع عضو بدن، صحیح نیست. این را "قیاس مع الفارق" می گویند. عضو بدن را قطع می کنند از خود مقاومت نشان نمی دهد و پس از قطع جسمی می شود جامد و بی جان و بی اثر، در صورتیکه دانشگاه که از هزاران استاد و دانشجو و کارمند زنده و پویا تشکیل گردیده، اگر مورد حمله قرار گیرد، به مقاومت خواهد پرداخت و از خود دفاع خواهد کرد و به فرض اینکه موقتاً خاموش گردد آتشی خواهد شد زیر خاکستر که سر انجام شعله ور خواهد شد، البته دیده‌ها مختلف است. هر کس از زاویه‌ی مخصوص احساسات و افکار و ارزشهای خویش به امور می نگرد و به قضاوت می پردازد. فردای آن روز، مامورین انتظامی که پس از سقوط دکتر مصدق به دانشگاه راه یافته بوده اند آنجا را ترک کردند." (۴)

عزیزان دانشجو، لازم به یاد آوریست که همین دکتر سیاسی رئیس دانشگاه، وقتی استادان دانشگاه نامه اعتراضی در مورد تشکیل کنسرسیوم نفت نوشتند با تمام فشارهای شخص شاه حاضر نشد پای حکم اخراج آنها را امضاء کند. من شاهد بودم دکتر فرهاد رئیس دیگر انتخابی دانشگاه چگونه در سال ۱۳۳۹ در مقابل شاه ایستاد و پس از دستگیری عده‌ای از دانشجویان از جمله نویسنده‌ی این سطور، تا آزادی آخرین نفر دستگیر شده‌ها حاضر به تشکیل کلاسهای درس نشد و نظام شاهنشاهی را به زانو در آورد.

عزیزان دانشجو؛ بیان مطالب فوق از این جهت آورده شد که تفاوت بین

یک دانشگاه مستقل با یک دانشگاه زیر سلطه ی حاکمیت روشن گردد.

وظیفه ی دانشجویان و دانشگاهیان در شرایط کنونی

ملاحظه فرمودید قضاوت شاه و حکومت برگزیده اش در مورد دانشگاه چه شباهت تامل بر انگیزی دارد با آنچه آقای خمینی پس از سلطه بر تمام امور در ایران و بر پای نظام ولایی داشت. در نظام شاهنشاهی دانشگاه به یک غده ی چرکین تشبیه میشود که باید آنرا کند و به دور انداخت و آیت الله خمینی می گوید ما هر بدبختی داریم از دانشگاه هاست. شاه بدلیل استقلال نیم بند دانشگاه جرات بستن دانشگاه را به روی دانشگاهیان نداشت اما آقای خمینی یک دانشگاه مستقل را پس از پیروزی انقلاب بیش از چند ماه تحمل نکرد و نه تنها آن را اشغال که سالها به روی استادان و دانشجویان بست. او از دانشگاه هایی که بوسیله شوراهای هماهنگی منتخب استادان، دانشجویان و کارمندان تشکیل شده بود و دانشکده ها و دانشگاه را مستقلاً اداره می کرد وحشت داشت و اینکه انقلاب فرهنگی چه برسر دانشگاهها و دانشگاهیان آورد، خدا می داند.

عزیزان دانشجو؛

پس از گذشت سی وچند سال باید با تلاش دانشگاهیان، دانشگاهها استقلال خود را باز یابند. باید بار دیگر پرچم آزادی در سنگر دانشگاهها به اهتزاز در آید، باید این حق به دانشجویان و دانشگاهیان داده شود که خود مسئولین دانشگاه ها را انتخاب و اداره دانشگاهها را به دست آنها بسپارند.

باید بار دیگر دانشگاهها پیشگام تحولات اجتماعی گردند. باید دانشجویان سازمانهای صنفی خود را دور از دخالت حاکمان تشکیل دهند و شصتمین سالگرد ۱۶ آذر هرچه با شکوه تر برگزار شود. باید خواستهای دانشجویان و دیگر اقشاری که در انتخابات اخیر فریاد استقلال دانشگاهها و آزادی زندانیان سیاسی سر دادند تحقق یابد. باید به دوران سیاه اختناق و پایمال کردن حقوق بشر و ظلم و بی عدالتی با ایستادگی و اقدام دانشجویان پایان داده شود.

عزیزان دانشجو از فرصت سالگرد ۱۶ آذر استفاده کنید و با همبستگی و اتحاد، استقلال دانشگاهها را مطالبه کنید. باید سالگرد ۱۶ آذر امسال حرکتی باشد به سوی استقلال دانشگاهها و برپائی تشکلهای مستقل دانشجویی.

پا نوشت:

۱- کتاب رویدادها و دآوری ها، خاطرات مسعود حجازی ص ۱۱۶ چاپ ۱۳۷۵

۲- کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ی ایران، سرهنگ غلامرضا نجاتی ص ۱۰۷

۳- کتاب گزارش یک زندگی، خاطرات علی اکبر سیاسی، لندن، ۱۳۶۶ صفحات ۲۳۴ تا ۲۳۸

۴- کتاب گزارش یک زندگی، دکتر علی اکبر سیاسی، صفحات ۲۳۴ تا ۲۳۸

جراح

دها جنایتکار آزاد باشند بهتر از اینکه یک بیگناه اعدام شود با
این نظر موافقم